

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(اللَّهُمَّ أَعُوذُ بِكَ)

(خداوندا! به تو پناه می‌برم از این که)

.....  
(أَنْ أَضِلَّ أَوْ أُضَلَّ)

(گمراه کنم یا گمراه شوم)

.....  
(أَوْ أَزِلَّ أَوْ أُزَلَ)

(بلغزانم یا لغزانده شوم)

(أَوْ أَظْلِمَ أَوْ أَظْلَمَ)

(ظلم کنم یا به من ظلم شود)

.....  
(أَوْ أَجْهَلَ أَوْ يُجْهَلَ عَلَيَّ)

(به جهل بکشانم)

(یا به جهل کشیده شوم)

جلسه‌ی هشتم  
(هدایت از منظر قرآن کریم)

# (آنچه گذشت)

در جلسات گذشته گفتیم:

(هدایت الهی)،

اهل (مراقبه) را به (غیب) توجه می‌دهد،  
و این حقیقت را (الله) معرفی می‌کند.

---

و گفتیم (الله) حقیقتی است که:  
سراسر قرآن کریم از او سخن می‌گوید.

در قدم بعدی، قرآن کریم  
از دستورالعملی سخن می‌گوید که:  
(پیام مشترک تمامی انبیاء الهی) بوده است.  
این پیام عبارت است از:

-----  
(أَعْبُدُوا اللَّهَ)

شرح پیام (أَعْبُدُوا اللَّهَ) را  
با شرح لفظ جلاله‌ی (اللَّهُ) شروع کرده و گفتیم:

---

(هو)، یا هویت و مصدر و حقیقت و جان عالم،  
در لباس (اللَّهُ) ظهور می‌کند.

---

(هُوَ اللَّهُ)



(الله ظهور هويت پنهان است).

(هويت پنهان عالم)، در کسوت (الله)،

فوران می کند و عالم پدیدار می گردد.

---

و (الله) است که:

(هويت حقيقي)

(تمامي صفات موجود در عالم است)

(الله) سبحانه و تعالی؛

(مصدر و منبع جوشش هر هویتی است)،

هر صاحب هستی، هستی خویش،  
و هر هویت داری، هویت خود را از (الله) می‌گیرد.

همه هیچند هیچ اوست که اوست  
که همه هستها ز هستی اوست

(در مالکیت حقیقی)

(قوام و هستی ملک به مالک وابسته است)  
مالکیت حق تعالی (مالکیت حقیقی) است.

---

حق تعالی (مالک حقیقی) تمام عالم است.  
(قوام و هستی) تمام عالم،  
به حق تعالی وابسته است.

نتیجه‌ی این گفتگو این است که:

(عبید / بندگان) مالک نیستند،

آنها در آنچه (الله تعالی) به ایشان داده است،

خود را (مالک) نمی‌بینند.

مال را متعلق به (الله تعالی) می‌دانند،

در نتیجه:

آن را هر جا که او به ایشان امر کند قرار می‌دهند.

(عبد) برای خویشان (تدبیر) نمی‌کند ولی:  
(برای زندگی خویش برنامه‌ای دارد)

---

برنامه‌ی او را مالک حقیقیش نوشته است؛  
(برنامه‌ی عبد)

عمل کردن به برنامه‌ای است که:  
(مالک حقیقیش برای او نوشته است)  
و این همان مرحله‌ی سوم عبودیت است.

خصوصیت سوم عبودیت این است که:  
تمام مشغولیت **(عبد)**،  
**(پرداختن به امر و نهی الله تعالی)** است.

---

**(عبد)** بدون برنامه نیست؛  
**(پرداختن به امر و نهی الله تعالی)**

برنامه‌ای است که:  
مالک حقیقیش برای او نوشته است.

و انبیا اینگونه با کاشتن  
(کلمه‌ی طیبه‌ی **أَعْبُدُوا اللَّهَ**)،

قوم خود را هدایت و تربیت می‌کردند.

# ادامه‌ی سخن



طرح یک چالش

(کلمه‌ی طیبه‌ی **أَعْبُدُوا اللَّهَ**)،

چگونه موجب (هدایت و تربیت) انسان می‌گردد.

(پیام توحیدی)

(کلمه‌ی طیبه‌ی **أَعْبُدُوا اللَّهَ**)، این است:

-----  
(الله) سبحانه و تعالی؛

(مصدر و منبع جوشش هر هویتی)،

و (مالک حقیقی) تمام عالم است.

در نتیجه:

(قوام و هستی) تمام عالم، به حق تعالی وابسته است.

معنای این (کلمه‌ی طیبه) این است که:

---

(حقیقت وجود همگی موجودات عالم)،

دائماً از (منبع وجود) یعنی (الله تعالی)،

در حال (ظهور) است،

و اگر (منبع وجود) لحظه‌ای قطع توجه کند؛

(من و مایی) در کار نخواهد بود.

(این کلمه‌ی طیبه که توحید نام دارد)

این است که انسان اعتقاد داشته باشد:

هستی همگان از حق تعالی است؛

و بقاء این هستی هم از اوست.

-----  
(إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ)

این اعتقاد، صرف یک دانستن  
بدون آثار عملی نیست.

---

کسی که اعتقاد دارد

**هستی همگان از اوست؛**

و بقاء این هستی هم از اوست؛

این اعتقاد برای او،

**(آثار عملی در تمام جنبه‌های زندگی)**

به همراه دارد.

مرحوم علامه، درباره‌ی نتایج  
(این کلمه‌ی طیبه که توحید نام دارد)  
می‌فرماید:

وَ يُسَلِّمَ لَهُ مِنْ كُلِّ وَجْهٍ فَيُؤَيِّدُ لَهُ حَقَّ رُبُوبِيَّتِهِ.

و از تمامی جهات تسلیم او شود؛  
و حق ربوبیت او را به طور کامل ادا کند.

خنگ آن کس که چو ما شد همه تسلیم و رضا شد  
گرو عشق و جنون شد گهر بحر صفا شد  
چو شه عشق کشیدش ز همه خلق بریدش  
نظر عشق گزیدش همه حاجات روا شد

وَ لَا يَخْشَعُ فِي قَلْبٍ وَ لَا يَخْضَعُ فِي عَمَلٍ،  
إِلَّا لَهُ جَلُّ أَمْرِهِ.

(هیچ خشوع قلبی) و

(هیچ خضوع عملی) نداشته باشد،

جز برای او (رب جلیل الامر).



وَ هَذَا أَصْلُ يَرْجِعُ إِلَيْهِ عَلَى إِجْمَالِهِ  
جَمِيعُ تَفَاصِيلِ الْمَعَانِي الْقُرْآنِيَّةِ  
مِنْ مَعَارِفِهَا وَ شَرَائِعِهَا بِالتَّحْلِيلِ.

---

و این اصلی است که:  
با وجود مجمل و مختصر بودنش،  
تمامی معارف و شرایع قرآنی را در بر  
می‌گیرد.

تمامی انبیاء الهی و کتب آسمانی،  
زمینه‌ساز دسترسی بشر،  
به عالی‌ترین دستورات سعادت بشری،  
یعنی قرآن کریم هستند؛

---

و روح و جانمایه‌ی تمامی دستورات قرآن،  
(توحید) است.

و (توحید) این است که:

---

و (توحید) این است که:

(حقیقت وجود همگی موجودات عالم)،

دائماً از (منبع وجود) یعنی (الله)،

در حال (ظهور) است،

و اگر (منبع وجود) لحظه‌ای قطع توجه کند؛

(من و مایی) در کار نخواهد بود.

(کلمه‌ی طیبه‌ی اَعْبُدُوا اللَّهَ)،

همان (پیام توحیدی) تمامی انبیاء است.

---

(کلمه‌ی طیبه‌ی اَعْبُدُوا اللَّهَ)،

زیربنا و جانمایه‌ی دعوت تمامی انبیاء،  
و روح تمامی دستورات اسلام است.

نگاهی به ثمرات عملی آیهی  
(عبودیت)

اغلب ما گرچه به **(آخرت و جاودانگی انسان)** اعتقاد داریم، ولی اثری از این اعتقاد در عمل ما دیده نمی‌شود؛ در نتیجه:

**(تمامی تلاشهای ما منحصر به حیات دنیا است)**

قرآن کریم از این رفتار ما اینگونه سخن می‌گوید:

**(فَاعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا)**

(فَاعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنَّا ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا)

به کسی که (از ذکر ما رویگردان است) پشت کن،  
کسی که اراده‌ای جز حیات دنیا ندارد.

کسی که (تمامی تلاشش منحصر به حیات دنیا است)  
و اعتقاد عملی به جاودانگی ندارد،  
از (سعادت) تصویر دیگری دارد.

در زندگی کسی که:  
اراده‌ای جز حیات دنیا ندارد؛  
و (تمامی تلاشش منحصر به حیات دنیا است)؛

-----  
(سعادت) منحصر در:

(بهره بردن از مواهب زندگی دنیایی است).



چنین شخصی در انتخابهای پیش روی خود، تلاش می‌کند:

از بین (خوف و امنیت)، (امنیت)،

از بین (گرسنگی و سیر بودن)، (سیر بودن)،

از بین (فقر و ثروت)، (ثروت)،

و از بین (مرگ و زندگی)، (زندگی)، را انتخاب کند.

این شخص در انتخابها، همواره (دارایی) را انتخاب می‌کند.

این شخص در انتخابها،  
همواره **(دارایی)** را انتخاب می‌کند؛ در نتیجه:

---

**(خوف، گرسنگی، فقر و مرگ)** را دوست ندارد،  
ولی به **(سیر بودن، ثروت، امنیت و زندگی)**،  
و امثال این امور عشق می‌ورزد.

---

و تمامی این **(دارایی‌ها)** را برای **(خودش)** می‌خواهد؛  
و **(خودش)** محور تمامی **(دارایی‌ها)** است.

از آنجا که **(خودش)** محور تمامی **(دارایی‌ها)** است،

---

هر دارایی از جنس **(سیر بودن، ثروت، امنیت و زندگی)**،  
و امثال این امور که به او برسد را دوست دارد،  
چون **(خودش)** را دوست دارد.

---

و هر نداری از جنس **(خوف، گرسنگی، فقر و مرگ)**،  
و امثال این امور که به او برسد را دوست ندارد،  
چون **(خودش)** را دوست دارد.

اگر به **(ثروت، امنیت، سلامتی و هر امری از جنس دارایی)**،  
او افزوده شود شاد و خوشحال بوده آن را دوست دارد،  
چون **(خودش)** را دوست دارد.

---

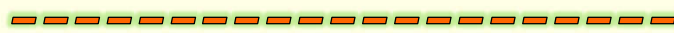
و اگر **(به ثروت و امنیت و سلامتی خود یا عزیزانش)**،  
لطمه‌ای وارد شود مصیبت زده شده، آن را دوست ندارد،  
چون **(خودش)** را دوست دارد.

محور تمامی

(خواستن‌ها و نخواستن‌ها)،

(غم‌ها و شادی‌ها)،

(مصیبت زده شدن‌ها و بهره بردن‌ها)،



(خود اوست و احساس مالکیتی) که:

نسبت به دارائیهای خویش دارد.

و در هنگام فرا رسیدن (مصیبت‌ها)،  
هیچ تسلیتی به حال او سودی ندارد؛  
و هیچ آبی برای آتش از دست دادن‌ها نافع نیست؛  
(تا خود او و احساس مالکیت هست، مصیبت هم هست)

تا یک سر مویی از تو هستی باقیست  
اندیشه کار بت پرستی باقیست  
گفتی بت پندار شکستم رستم  
آن بت که ز پندار شکستی باقیست

تا خود او و (احساس مالکیت) هست،  
مصیبت هم هست،  
چاره‌ی کار (گرفتن احساس مالکیت)،  
بلکه (گرفتن خود از خویشتن) است،

---

علاج این درد که ریشه‌ی تمامی دردها است،  
(عبودیت) است.

(أَعْبُدُوا اللَّهَ) می گوید:

(تو خود از آن خویشتن نیستی)،

(تا چه رسد به دارائیهای تو)،

تو و تمام دارائیهای تو،  
ملک حقیقی الله تعالی هستی،  
و دائماً اصل وجود تو و تمامی دارایی تو،  
از جایگاه الله در حال ظهور است؛  
و همگان نیز اینگونه اند.



## (أَعْبُدُوا اللَّهَ)

رابطه‌ی دروغین بین انسان و اصل وجودش را قطع می‌کند؛  
و (خودی را که ریشه‌ی مصیبت‌ها بود)  
(از خویشتن می‌ستاند)،

---

حیلت رها کن عاشقا دیوانه شو دیوانه شو  
و اندر دل آتش درآ پروانه شو پروانه شو  
هم خویش را بیگانه کن هم خانه را ویرانه کن  
و آنکه بیا با عاشقان هم خانه شو هم خانه شو

(أَعْبُدُوا اللَّهَ)

(رابطه‌ی مجازی مالکیت)

بین انسان و دارائیهایش را هم قطع می‌کند.

با قطع شدن (رابطه‌ی مجازی مالکیت)

بین انسان و دارائیهایش،

با از دست رفتن دارائی، (مصیبت زده) نمی‌شود،

زیرا خود را مالک نمی‌داند.

مصیبت در از دست رفتن چیزی است که:  
ملک من است.

---

اما رفتن چیزی که:  
در تصرف من و ملک من نیست،  
(مصیبت زدگی) به دنبال ندارد.

**(دقت کنید)**

انسانی که در مکتب **(أَعْبُدُوا اللَّهَ)**  
تربیت می‌شود؛

---

با از دست رفتن دارائی، **(مصیبت زده نمی‌شود)؛**  
معنای این حرف این نیست که:  
هیچ تغییری در حال او ایجاد نمی‌شود،  
سخن این است که **(مصیبت زده نمی‌شود).**

(مصیبت زده نمی شود) یعنی:  
مصیبت او را از پا نمی اندازد  
و در مقابل آن (صبر می کند).

---

نقص در اموال و جانها و فرزندان،  
(مصیبت است)؛

اما او در مقابل این مصیبت (صابر) است.

سخنش این است که:

---

غم و شادی بر عارف چه تفاوت دارد  
ساقیا باده بده شادی آن کاین غم از اوست

سخنش این است که:

---

حق تعالی (مالک حقیقی ما) است.

(قوام و هستی ما) و در نتیجه،

(قوام و هستی تمامی صفات و افعال ما)،

(امنیت ما، اموال ما، فرزند و ثمره‌ی ما)

به حق تعالی وابسته است.

سخنش این است که:  
حق تعالی **(مالک مطلق)** است،  
و در این مالکیت **(قادر مطلق)** است.

---

در دایره‌ی قسمت ما نقطه‌ی تسلیمیم  
لطف آن چه تو اندیشی حکم آن چه تو فرمایی  
فکر خود و رای خود در عالم رندی نیست  
کفر است در این مذهب خودبینی و خودرایی



سخنش این است که:  
حق تعالی **(رَبِّ)** تمامی موجودات است،  
و **(رَبِّ)**، کسی است که:  
تمامی موجودات عالم را به سوی کمال سوق می‌دهد،  
و **(نقائص)** آنها را برطرف می‌کند.

---

پس در هر **(دادن و گرفتن)**،  
در حال سوق دادن انسان به سوی کمال است.

سخنش این این است که:  
(إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ)،

.....  
دائماً (تمام دارایی ما)، یعنی:

(اصل وجود ما و تمامی صفات و افعال ما)،

از (منبع وجود) یعنی (الله تعالی)،

در حال (ظهور) است،

و اگر (منبع وجود) لحظه‌ای قطع توجه کند؛

(ما و صفت و فعلی) در کار نخواهد بود.

سخنش این است که:

**(لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا)؛**

---

هرچه به ما اصابت می‌کند؛ یعنی:

**(هر اتفاقی که برای ما می‌افتد)؛**

**(و هر امری که بر ما واقع می‌شود)؛**

چیزی نیست جز آنچه **(الله تعالی)** برای ما نوشته،

یعنی **(مقدر کرده است).**

هرچه به ما اصابت می‌کند،  
چیزی نیست جز آنچه **(الله تعالی)** برای ما  
**(مقدر کرده است)**.

---

و او در این **(تقدیر و اصابت)**،  
**(از ناحیه‌ی هر سببی که اتفاق بیفتد)**،  
در حال تربیت انسان و سوق دادن او؛  
**(به سوی مسیر سعادت است)**.

در نگرش غیر توحیدی، ما:

به دنبال **سود** و فراری از **زیانیم**  
به دنبال **سلامتی** و فراری از **بیماری**  
به دنبال **شهرت** و فراری از **گمنامی**  
به دنبال **ثروت** و فراری از **فقر**  
به دنبال **شادی** و فراری از **غم**  
به دنبال **عزت** و فراری از **ذلت**  
به دنبال **زندگانی** و فراری از **مرگ**

اما در **(جایگاه توحید)**،  
هرچه به ما اصابت می‌کند،  
را **(تقدیر الله تعالی)** می‌دانیم و می‌دانیم:

---

و او در این **(تقدیر و اصابت)**،  
**(از ناحیه‌ی هر سببی که اتفاق بیفتد)**،  
در حال تربیت و سوق دادن ما،  
**(به سوی مسیر سعادت است)**.

در (جایگاه توحید)،

سود و زیان / سلامتی و بیماری  
شهرت و گمنامی / ثروت و فقر  
شادی و غم / عزت و ذلت  
و زندگانی و مرگ

---

(تقدیر الله تعالی)

و (سیر به سوی مسیر سعادت است).

آیا ما در جایگاهی قرار داریم که بگوییم:

هرچه به ما اصابت می‌کند،

**(هر اتفاقی که برای ما می‌افتد)**

**(و هر امری که بر ما واقع می‌شود)؛**

**(از ناحیه‌ی هر سببی که اتفاق بیفتد)،**

چیزی نیست جز آنچه **(الله تعالی)** برای ما نوشته؛  
و او در این اصابتها، در حال تربیت و سوق دادن ما،  
**(به سوی مسیر سعادت است).**



آیا زمانی که این آیه را می‌خوانیم

**(إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ)**

می‌توانیم صادقانه بیابیم و بگوییم:

---

به حلاوت بخورم زهر که شاهد ساقیست  
به ارادت بپریم درد که درمان هم از اوست  
زخم خونینم اگر به نشود به باشد  
خنک آن زخم که هر لحظه مرا مرهم از اوست

پاسخ این سوالات را  
به عهده‌ی شما می‌گذاریم.

پایان جلسه ی هشتم  
(هدایت از منظر قرآن کریم)

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست  
عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست  
**به غنیمت شمر ای دوست دم عیسی صبح**  
**تا دل مرده مگر زنده کنی کاین دم از اوست**  
نه فلک راست مسلم نه ملک را حاصل  
آنچه در سر سویدای بنی آدم از اوست  
**به حلاوت بخورم زهر که شاهد ساقیست**  
**به ارادت ببرم درد که درمان هم از اوست**

زخم خونینم اگر به نشود به باشد  
خنک آن زخم که هر لحظه مرا مرهم از اوست  
**غم و شادی بر عارف چه تفاوت دارد**  
**ساقیا باده بده شادی آن کاین غم از اوست**  
پادشاهی و گدایی بر ما یکسان است  
که بر این در همه را پشت عبادت خم از اوست  
**سعدیا گر بکند سیل فنا خانه‌ی عمر**  
**دل قوی دار که بنیاد بقا محکم از اوست**

ز دستم بر نمی‌خیزد که یک دم بی تو بنشینم  
به جز رویت نمی‌خواهم که روی هیچ کس بینم  
من اول روز دانستم که با شیرین درافتادم  
که چون فرهاد باید شست دست از جان شیرینم  
و گر شمشیر برگیری سپر پشت بیندازم  
که بی شمشیر خود کشتی به ساعدهای سیمینم  
دلی چون شمع می‌باید که بر جانم ببخشاید  
که جز وی کس نمی‌بینم که می‌سوزد به بالینم